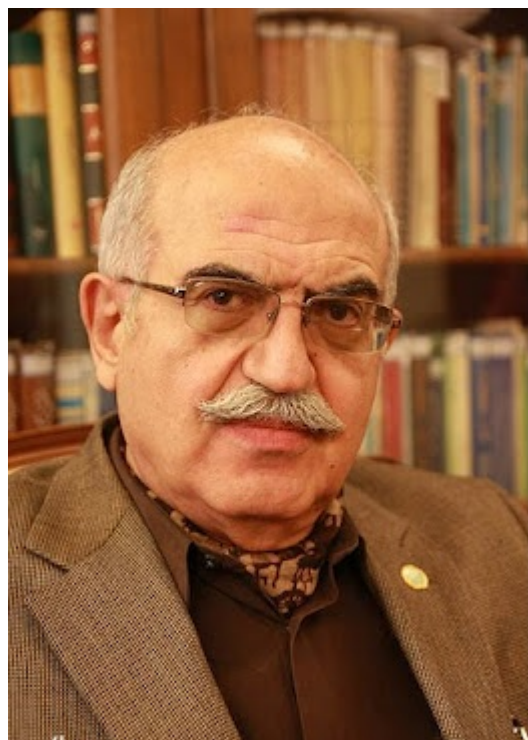


بیمار را کتک نمی زنند!

اعلام برخورد قانونی نیروی انتظامی با پوشندگان «کراوات» بار دیگر مباحثی تکراری را در ایران از عمق به سطح آورد و بصورتی طبیعی مشاهده شد متمایلین به استفاده از کراوات طی این مدت اهتمام خود را چون همیشه صرف بلاموضوعی غیر قانونی اعلام شدن این نوع از پوشش نزد مردان کردند.

از جمله ملاحظه شد جناب آقای «بهمن کشاورز» رئیس سابق کانون وکلای مرکز در تهران بمنظور اثبات بلاموضوعی این قانون کوشیدند با استناد به تحقیقات تاریخی برای «کراوات» خاستگاهی ایرانی استحصال نمایند و بر همین اساس اظهار داشتند:



کراوات با استناد تحقیق انجام شده از سوی «نیما پیشدادیان» ریشه ایرانی و اسلامی دارد و این طور نیست که اصولاً تقلیدی از غرب به شمار آید. در مورد ریشه ایرانی بودن کراوات گفته شده که در اوستا ۱۲ چیز را نیاز مرد جنگی دانسته‌اند که هشتمین آن کوئرس از ریشه کوئرت بود که در زبان پهلوی به آن گریوپان می‌گفتند و به روی زره بسته می‌شد. همچنین در نقش رجب فارس نرسیده به نقش رستم، که بنا بر نظر «هرتسفلد» مربوط به بابک، پدر اردشیر بابکان می‌شود، کوئرت را بر دور گردن بابک به وضوح می‌توان دید که به روی زره بسته است. این پارچه پهن را بزرگان و سرداران سپاه به صورت پهن و پیش‌سینه‌ای

استفاده می‌کردند و نمونه پهن آن در نقوش طاق‌بستان دیده می‌شود. کشاورز درباره دلایل دیگر ریشه‌های بومی بودن پوشش کراوات به سخنان استاد فقید، «رضا نوربها» اشاره داشته و افزوده:

نکته دیگر اینکه درباره استفاده مسلمانان از این پوشش گفته شده است که در جنگ‌های صلیبی سربازان و سرداران صلیبی - بر حسب میزان توانایی مالی خود - صلیب‌های طلا و نقره یا آهن و مس بر گردن می‌آویختند. مسلمانان که از نظر مالی قادر به استفاده از فلزهای گرانبها نبوده‌اند و در مورد طلا هم منع شرعی داشتند، به منظور اینکه وابستگی ایشان به سپاه اسلام مشخص شود، پارچه‌ای را به صورت حرف میم گره می‌زدند و به گردن می‌آویختند که حرف نخست مسلم را نشان می‌داد. ظاهراً این ابتکار را کراوات‌ها - که به شرح پیش‌گفته از دوران باستان و از ایران آن را آموخته بودند - ابتدا به کار بردند و دیگران هم به ایشان تأسی کردند.

در کنار جناب آقای کشاورز مشاهده شد جناب آقای «صادق زیباکلام» استاد دانشگاه تهران نیز از موضع غیر قانونی بودن منع استفاده از کراوات اظهار داشته اند:

این استدلال که کراوات رواج منکر است و نیروی انتظامی از بابت وظیفه و تکلیفش در باب امر به معروف و نهی از منکر دارد دخالت می‌کند پایه و منطقی ندارد. این درست که نیروی انتظامی باید جلو منکرات را بگیرد اما چه کسی و برحسب کدام اجماع شرعی یا عرفی، کراوات را «منکر» اعلام داشته؟ نه هیچ یک از علما و مراجع چنین حکمی و اجتهادی داشته‌اند و نه نزد عامه مردم و سنت‌های رایج اجتماعی مان برای کراوات چنین قباحتی وجود دارد ... اگر قرار شود که ما کراوات را به این اعتبار که غربی است و از غرب آمده، کنار بگذاریم در آن صورت یونیفرم نیروی انتظامی را هم براساس همان استدلال باید بگذاریم کنار، چون یونیفرم و پوشیدن آن هم غربی است.

البته سند یابی «خاستگاه ایرانی کراوات» مسبوق به سابقه است و چهار سال پیش‌تر از آقای کشاورز، یکی دیگر از مشتاقان جوان‌تر از آقای کشاورز در خارج از کشور (نیک آهنگ کوثر - کارتون‌یستی ضد انقلاب اسلامی ایران مقیم کانادا) چنین ادعائی را مطرح کرد و از جمله اظهار داشت:

طی سفری که به کراووآسی داشته ضمن حضور در فروشگاه‌های تحت عنوان کراوات مطلع شدم کراوات عنوان دستمال گردنی بوده که سربازان کرووات به گردن می‌بسته‌اند، البته با گره‌ای خاص. مسوول آنجا توضیح داد که قوم «خراوات» که قرن‌ها پیش از ایران به اروپای مرکزی مهاجرت کرده بودند، همیشه این نشان را داشته‌اند، منتهی بعد از قرن ۱۶، دستمال گردن و گره زدن مخصوص آن، فراگیر و تدریجاً به

«کراوات» امروزی تبدیل شد. یک نماینده مجلس کروواسی هم دقیقا همین داستان را برایم شرح داد. اگر چنین چیزی اندکی هم واقعیت داشته باشد، که قوم خراوات که بقیه آنها را تحت نام کرووات می‌شناسند، این رسم دستمال گردن بستن را از ایران با خودشان آورده‌اند، پس لازم است به جماعت یک تلنگری بزنیم و این میراث فرهنگی چند هزار ساله که البته اندکی هم مدرن شده را پاس بدارند! (منبع در زیرنویس)

نکته مغفول در اظهارات و مستند سازی هائی از این نوع بمنظور اثبات تابعیت ملی - ایرانی برای کراوات! عدم تفتن به «کارکرد فعلی کراوات» برای چنین مدعیانی است. شخصا و پیش تر درتبیین گونه شناسانه ناسیونالیسم بیمار و معوج ایرانی متذکر این نکته بودم که:

این مهم نیست که کراوات از حیث تاریخی به چه کشوری تعلق دارد. ولو آنکه امروز سند منگوله دار و غیر قابل تردید امریه فرضا «خشیار شاه» خطاب به همسرش نیز پیدا شود که ذیل آن امر بر دوختن «کراوات» برای ایرانیان داده باشد، اما مهم آن است که شیفتگان امروزین بهره وری از «کراوات» این نوع خاص از دستمال گردن را به عنوان نماد تشخیص ایرانی گری به گردن نمی بندند و عمده چنان شوق و اصرار و اهتمام و وجد و ابتهاج در استفاده از آن پوشش، بازگشت به یک قرینه سازی بین خود و حوزه تمدنی غرب داشته که باطنا آغشته به یک خود سفله انگاری تاریخی و عقده حقارت نسبت به «تمدن غربی» است که در تحلیل نهائی ریشه در یک ناخود آگاه «غرب برتربینی» داشته و دارد.

بواقع مرتکبین به کراوات! با توسل به این پوشش که برای ایشان مُبدل به نماد و شاخص انسان غربی در مقام انسان برتر و متمدن شده می کوشند از این طریق در خلسه «این همانی» دست به پمپ اعتماد بنفس به شاکله شخصیت حقیر فرض شده شان بزنند.

در غیر این صورت کاشفان فروتن «شجره نامه کراوات از بطن تاریخ هخامنش و ساسانی» چنانچه ارزشی صداقت در افتخار به سنن و عادات و آداب و پیشینه تاریخی شان داشتند اکنون بجای آنکه فانوس به دست اهتمام خود را صرف کاوش موشکافانه در متون تاریخی برای یا بش رد پائی از کراوات در تالارهای ضیافت تخت جمشید یا جنگ های خسرو پرویز با رومیان نمایند! می توانستند نسیه را فرو گذارده و نقد را برگزینند!

هر اندازه اثبات بومی بودن کراوات برای این دسته از باستان کاوان سخت باشد اما در یک نکته نمی توان تردید داشت و آن این که به شهادت الواح سنگی و حجاری ها موجود و مشهود بجا مانده از دوران

هخامنشی و ساسانی در گوشه کنار آثار باستانی ایران و موزه های ایران و جهان، برجسته ترین نماد سرداران و سربازان و مردان ایرانی طی آن دوران «ریش های انبوه» پدران این مدعیان امروزمین و کراواتی مفتخر به نمادهای ایرانی است! اما پرسش آنجاست آن جویندگان نمادهای قابل افتخار ایرانی چرا «ریش نقد» را نمی چسبند و سرگشته «کراوات نسیه» اند!!!؟



حکایت ملی گرایی معوج ایرانی بمثابه رندی است که سالها هویت و اصالت بومی خود را گم کرده و در یابش و بازتعریف آن هویت گمگشته، آدرس عوضی می دهد با این مضمون که ما ایرانی ها متمدن ترین، باهوش ترین، زیباترین، پیشرفته ترین و غربی ترین هائیم!!! نمونه نوین چنان جعلی در تاریخ بمنظور پمپ افتخار به خود، نقل قول ناشیانه ای است که اخیراً و به ابتکار همین جماعت وارد ادبیات نوشتاری ایشان شده مبنی بر آنکه: یکی از فرماندهان خارجی به کوروش کبیر گفت: ایرانیان برای پول می جنگند ولی ما برای شرافت و کوروش در جوابش گفت: هر کسی برای نداشته هایش می جنگد!



این در حالی است که روایت فوق بازگشت به طعنه معروف دریا سالار «لرد ولینگتون» خطاب به «ناپلئون بناپارت» در جنگ‌های انگلستان با فرانسه دارد که وقتی ولینگتون خطاب به بناپارت طعنه زد: انگلیسی‌ها برای شرف می‌جنگند و فرانسوی‌ها برای پول مواجه با پاسخ مزبور شد:

«طبیعی است هر کس برای آن چیزی می‌جنگد که ندارد»
اما اکنون جوان سرگشته و هویت گم کرده ایرانی می‌کوشد با دست‌آویز قرار دادن چنین اکاذیبی مرهمی برای خلجان شخصیت تاریخی خود را تمهید کند.

نمونه دیگر روایت مجعولی است از حمله اعراب به ایران که طی آن راویان مسبوق به سابقه آورده اند: بعد از حمله اعراب مسلمان به ایران، یک عرب از یک مرد پارسی پرسید:

چرا زنان شما حجاب ندارند؟ و مرد پارسی گفت:
حجاب زنان ما پلک چشم مردان ماست!

پاسخی بغایت زیبا و بغایت دروغ!

دروغ بودن آن پاسخ نیز بازگشت به این واقعیت تاریخی دارد که اساساً زنان در دوران مزبور اعم از ایران و بین‌النهرین عموماً پوشیده بودند گذشته از آنکه چادر مشکی با مختصات امروزی در ایران از یادگارهای حجاب زنان در دوران هخامنشی است. سوای آنکه در روایت فوق با ناشی‌گری تلاش شده تا یک «نظریاکی ذاتی» به مردان ایرانی الصاق شود. تخیلی شعف‌آور و افتخار‌آمیز و «دروغ»! دروغ آن نیز بازگشت به عدم توجه جاعلین چنان روایتی است که سوای هر گونه نژاد و قوم و آئین و مرام جاری و ساری در تمامی ادوار تاریخ و بین تمامی ملل و نحل، اساساً ذات مردان بیرون از اراده خود و

بصورت فطری متمایل به حظ سکشوال بردن از جنس مخالف خلقت یافته. لذا مردان ایران را نیز بمثابه جمیع مردان جهان و در تمام ادوار تاریخ صرف نظر از «پارسا کیشان مستثنا» نمی توان و نباید بیرون از دایره «نظربازان» و «چشم ناپاکان» محسوب و محاسبه کرد. اصرار این بخش از ایرانیان برای جعل تاریخ و هویت و اعتبار، قرینه همان کاری است که پاسبان چشم و ابرو مشکى و دژم و سیه چرده در «نون و گلدون» محسن مخلمباف در حق خود کرد و در اصرار مخلمباف به وی جهت گزینش «نوجوانی خود» از میان چندین «نوجوان متفاوت الجهره» نهایتاً انتخابش نوجوانی خوش سیما و سفید رو و زاغ و بور بود!

حکایت آن رند همسر گم کرده که در جوار برادرش به نظمیه پناه برد و در تشریح مشخصات همسرش وی را خوش سیما و قد بلند و چشم آبی و سفید روی و زرد موی تبیین کرد و وقتی برادرش متحیر گله کرد که «زن داداش» که این گونه نبود؟! پاسخ داد:

حالا که گمشده بگذار یک خوشگل را بجایش پیدا کنند!!!

بر این اساس هر چند و شاید بر «اصحاب نوباوه کراوات» و مثنی جوان حرجی نباشد و ابتهاج طلبی مقتضای ذات جوانانه و تمایلات طبعی جلوه گرانه شان را هر چند قابل قبول نباشد اما بتوان فهم کرد اما از اکابر و عاقله مردانی چون آقای کشاورز و امثال ایشان توقعی افزون می رود.

بعد از گذشت بیش از 30 سال از سقوط و انحطاط فرهنگ بیمار دوران پهلوی دیگر خجالت آور است که هنوز مشارالیها نتوانسته اند بر این بیماری تاریخی غلبه کنند و زننده است چنین توجیهاتی از ایشان در حسرت پوشیدن و بالیدن به یک تکه پارچه را استماع کردن!

همچنانکه این واقعیت نیز نباید از دید جناب آقای زیبا کلام پنهان مانده باشد که برخی از ابزار و آلات و البسه در فرهنگ ملت ها مبدل به «نماد» شده. از باب مثال «عرق چین» هر چند با کت و شلوار استفاده می شود اما اکنون و در همه جای جهان استفاده از آن نماد یهودیان است همچنانکه «یقه گرد با نوار مشکى» نماد کشیشان مسیحی است ولو آنکه با کت و شلوار پوشیده می شود. ایضاً استفاده از چفیه با کت و شلوار که نماد مسلمانان انقلابی شده همچنانکه کت بلند تا لب زانو نماد مداحان و وعاظ در ایران است و عمامه مشکى نماد سیک های هندی است ولو با کت و شلوار پوشیده شود. ایضاً «کراوات» نیز سوای از کت و شلوار نماد شهروند غربی شده و توجیه آن با این ادعا که «یونیفرم پلیس و کت و شلوار» هم از غرب آمده بواقع «مغلطه» است. ترش یا شیرین «در تمنای هم ذات پنداری با انسان غربی از طریق تشبث به نمادهای ایشان» یک اختلال شخصیتی است

و مبتلا مستحق طبابت است.

اما این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که برخورد چکشی و سلبی با چنین پدیده ای، عاری از حزم و تدبیر است.

حافظان سلامت اخلاقی و رفتاری در ایران اگر می پذیرند اصرار اقشاری از جامعه بر شماسازی های نامانوس با فرهنگ بومی در ایران (اعم از زدن کراوات یا ابراز تنانگی بانوان در عرصه خیابان) ریشه در خود باختگی فرهنگی و اختلال شخصیتی دارد متقابلاً ایشان نباید گریزی نیز از این واقعیت داشته باشند که مبتلایان «بیمارند» و در هیچ فرهنگ و جغرافیا و نگاهتگاه و حکومت و دولت و ملتی «بیمار» را برای درمان کتک نمی زنند!

راه حل چنان مبتلایانی قبل از داغ و درفش و گزمه و داروغه و مُفتش، توسلی منطقی و اجتناب ناپذیر به روان شناسی بالینی است. درمانی که هر چند 30 سال تاخیر داشته اما هنوز هم برای انجام آن فرصت و حجت باقی است.

مثل ایشان مثل خفتگانی است که تصور بیداری دارند و وقتی به ایشان هشدار «بیدار باش» داده می شود اعتراض می کنند از آنکه :

ما که بیداریم!

چنان مبتلایانی را ابتداً باید از توهم استغنا و خود فرزانه بینی خارج و متقاعد و تفهیم از بیمار بودن و نوع بیماری شان کرد تا در مرحله دوم بتوان گام های درمان تدریجی ایشان را برداشت.

ایشان را ابتدا باید متقاعد به «بیمار بودن» در عین «توهم سلامت» کرد در آن صورت بالمشخصه می توانند گام دوم را راساً و با موفقیت و به تنهایی بردارند.